بسمه تعالی

**موضوع**: الصلاه / قرائت/ شک در تعیین نیت

فهرست مطالب:

[بررسی تعیین سورۀ هنگام بسم الله گفتن 1](#_Toc107021323)

[عدم ثمرۀ عملی برای بحث 1](#_Toc107021324)

[مسئله 13: شک در تعیین 2](#_Toc107021325)

[بررسی فرمایش صاحب عروه 2](#_Toc107021326)

[بررسی فرمایش محقق خویی و محقق داماد در مسئله 3](#_Toc107021327)

[الف: فرمایش محقق خویی 3](#_Toc107021328)

[ب: فرمایش محقق داماد 6](#_Toc107021329)

[مسئله 14: نسیان سورۀ بعد از بنای بر آن 7](#_Toc107021330)

[بررسی فرمایش محقق بروجردی در تعلیقه عروه 7](#_Toc107021331)

[مسئله 15: شک در اثناء سورۀ نسبت به تعیین 9](#_Toc107021332)

[نکات پایانی در آخرین جلسه تحصیلی راجع به حوزه های عملیه 9](#_Toc107021333)

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسه گذشته به بیان مسئله 11 از مسائل قرائت در کلام سید یزدی پرداخته شد که مسئله لزوم یا عدم لزوم تعیین سورۀ در هنگام گفتم بسم الله بود. در این جلسه به بررسی تفصیلی تر این مسئله پرداخته می شود.

# بررسی تعیین سورۀ هنگام بسم الله گفتن

بحث راجع به لزوم یا عدم لزوم قصد تعیین سورۀ هنگام گفتن بسم الله بود.

## عدم ثمرۀ عملی برای بحث

ما قائل به لزوم بودیم، لکن عرض شد که عملا به نظر ما این بحث ثمره ندارد، مگر در جایی که شخص بسم الله الرحمن الرحیم بگوید در حالی که قصد هیچ سورۀ ای را ندارد، اما معمولا افراد قصد یک سورۀ قرآن را دارند که بعد از سورۀ حمد بخوانند. بلی، ممکن است تعیین نکرده باشند، ولی مرتکز در ذهن این است که این بسم الله را برای سورۀ ای که می خواهم انتخاب کنم می گویم.

از این رو شهید صدر در تعلیقه منهاج چنین فرموده اند:

«یجب تعیین السورۀ التی قرأ البسملۀ لها ولو اجمالا»

سپس فرموده اند اگر قصد تعیین سورۀ نشود ولو اجمالا، عمل مجزی نیست. ولی اگر قصد تعیین اجمالی بکند مجزی است:

« كما إذا قصد بسملة السورة التي سوف يقع اختياره عليها»**[[1]](#footnote-1)**

ما خطاب به ایشان عرض می کنیم: اگر کسی می خواهد سورۀ بعد از بسم الله بخواند، مگر از این قصد اجمالی منفک می شود؟ طبیعتا قصد دارد بسم الله را برای سورۀ ای که انتخاب خواهد کرد می گوید. بنابراین اینکه ما در این فرع که شخص نمی داند بسم الله را برای سورۀ قدر تعیین کرده یا تعیین نکرده است، عرض کردیم و محقق خویی نیز فرمودند که طبق نظر صاحب عروه می تواند سورۀ قدر را بخواند، ولی طبق نظر ما سورۀ قدر را نیز بخواند، باید بسم الله بگوید؛ زیرا شاید تعیین نکرده باشد. این فرمایش مذکور، این توضیح را نیاز دارد که اگر می خواست سورۀ بخواند، نیازی ندارد حالا که سورۀ قدر می خواند بسم الله را تکرار کند؛ زیرا یا قصد سورۀ قدر داشته یا در ارتکاز وی چنین است که این بسم لله را به قصد سورۀ ای که بعدا خواهم خواند می گویم. بلی، اگر سورۀ دیگری بخواند باید تکرار کند؛ زیرا شاید قصد سورۀ قدر یا سوره دیگری کرده بود، اما وقتی می خواهد سورۀ قدر را بخواند، نیازی به تکرار بسم الله نیست. این نکته ای بود که ذکر آن لازم بود.

# مسئله 13: شک در تعیین

سید فرموده است:

«إذا بسمل من غير تعيين سورة فله أن يقرأ ما شاء، و لو شكّ‌ في أنّه عيّنها لسورة معيّنة أو لا فكذلك كن الأحوط في هذه الصورة إعادتها، بل الأحوط إعادتها مطلقا لما مرّ من الاحتياط في التعيين»[[2]](#footnote-2).

 در مسئله 13 که صاحب عروه فرموده اند: اگر شک کرد که بسم الله را تعیین کرد یا نکرد، می تواند هر سورۀ ای را خواست بخواند.

## بررسی فرمایش صاحب عروه

راجع به این مطلب ما اشکال کردیم که چرا می فرمایید هر سورۀ ای را خواست بخواند؟ شاید شخص بسم الله را به قصد سورۀ قدر گفته باشد. اینکه بتوانم سورۀ دیگری را بخوانم، وجهی ندارد.

محقق خویی[[3]](#footnote-3) و محقق داماد[[4]](#footnote-4) وجه آن را استصحاب بیان کرده اند. توضیح اینکه: استصحاب عدم تعیین سورۀ قدر مثلا در این بسم الله جاری می شود؛ از این رو با این استصحاب می گوییم این شخص بسم الله را گفته است، قصد سورۀ قدر را نکرده است، حکم شرعی اش این است که هر سورۀ ای را می تواند بخواند، بنابر اینکه تعیین سورۀ لازم نباشد و فقط قصد خلاف مضر باشد. استصحاب می گوید این شخص قصد خلاف نکرده است، پس هر سورۀ ای را می تواند بخواند.

عرض ما این بود که این استصحاب اصل مثبت است؛ اثر شرعی آن این نیست که «له أن یقرأ أیۀ سورۀ شاء» این اثر عرفی در مقام امتثال است و استصحاب آثار عرفیه را نمی تواند اثبات کند، صرفا احکام شرعیه را می تواند اثبات کند. اینکه ما قصد سورۀ قدر در بسم الله نکنیم و هر سورۀ ای بخوانیم عرفا می گویند بسم الله برای آن سورۀ است، این یک نظر عرفی در مقام امتثال است و حکم شرعی نیست تا با استصحاب اثبات شود.

## بررسی فرمایش محقق خویی و محقق داماد در مسئله

البته تعابیری در کلمات محقق خویی و محقق داماد وجود داشت که مناسب دیدیم آن کلمات را بررسی کنیم.

### الف: فرمایش محقق خویی

 محقق خویی فرموده اند: ما دوجور اطلاق داریم:

1. یک اطلاق وجودی داریم که با استصحاب عدم تقیید نمی توان این اطلاق را اثبات کرد؛ از این رو این اشکال وارد است که استصحاب عدم تقیید یا به تعبیر دیگر که در مقام منطبق است، استصحاب عدم تعیین سورۀ قدر در بسم الله، اثبات نمی کند اطلاق بسم الله را به عنوان اطلاق وجودی. اطلاق وجودی همان لابشرط اسمی است که به معنای لحاظ عدم تقیید و عدم تعیین در یک فرد است. با استصحاب عدم تعیین سورۀ قدر نمی توان اثبات کرد که این آقا موقع بسم الله گفتن عدم تعیین سورۀ خاصی را لحاظ کرده است؛ زیرا اصل مثبت می شود.
2. اطلاق معنای دومی نیز دارد که در مانحن فیه ما به دنبال آن هستیم و آن عبارت از ماهیت مهمله است. ما در مقام با استصحاب عدم تعیین بسم الله برای سورۀ قدر نمی خواهیم اطلاق وجودی را اثبات کنیم که لابشرط قسمی است تا گفته شود که اصل مثبت است که در مستمسک گفته اند. بلکه می خواهیم بگوییم که این آقا ماهیت مهمله بسم الله را قصد کرده است و قصد تعیین سوره قدر نیز نداشته است. این مطلب با استصحاب قابل اثبات است. می توان گفت این شخص ماهیت مهمله بسم الله را قطعا قصده کرده؛ زیرا ماهیت مهلمه بسم الله در ضمن تمام بسم الله هایی که می گوید وجود دارد. اگر بسم الله را همینطوری نیز بگوید ماهیت مهمله است، اگر به قصد سورۀ قدر نیز بگوید باز ماهیت مهمله در ضمن آن وجود دارد؛ زیرا ماهیت مهمله به معنای لحاظ ذات بسم الله است؛ أعم از اینکه در کنار آن چیز دیگری لحاظ بشود یا نشود. وقتی شخص ماهیت بسم الله را گفته، استصحاب می گوید برای سورۀ قدر تعیین نشده است، موضوع جواز قرائت هر سوره ای که بخواهد ثابت می شود؛ زیرا موضوع آن مرکب از خواندن بسم الله به قصد قرآنیت (که بالوجدان وجود دارد) و تعیین نکردن برای سوره خاص، که با استصحاب ثابت می شود.

 پس اگر اطلاق به معنای لابشرط اسمی بود استصحاب عدم تقیید یعنی استصحاب عدم تعیین بسم الله در سورۀ قدر، نمی تواند این اطلاق را اثبات کند و اشکال واردی بود؛ زیرا اصل مثبت می شد. استصحاب عدم تعیین سورۀ قدر اصلا ثابت نمی کند که ما در هنگام گفتن بسملۀ لحاظ کرده ایم که این بسم الله برای سورۀ معینه ای نباشد؛ این اصل مثبت است و قابل اثبات نیست. ولی اطلاق در اینجا به معنای ماهیت مهمله است. ماهیت مهمله یعنی ذات بسم الله گفتن؛ أعم از اینکه در کنار آن لحاظ چیز دیگری بشود یا نشود. ما می دانیم که بالوجدان گفته ایم، لذا ضم الوجدان الی الأصل می کنیم و می گوییم بسم الله را بالوجدان گفته ایم و قصد تعیین سورۀ معینه ای نیز نداشته ایم؛ بنابراین جایز است که هر سورۀ ای که خواستیم بخوانیم. تاکنون فرمایش محقق خویی بود[[5]](#footnote-5).

#### نقد فرمایش محقق خویی

عرض ما این است که:

1. اصلا به نظر ما لابشرط قسمی امر وجودی نیست. تقابل بین اطلاق که لابشرط قسمی است، می گوید «اکرم انسانا» با تقیید «اکرم انسانا عالما» تقابل سلب و ایجاب دارند؛ نه اینکه تقابل تضاد داشته باشند. این درست نیست که محقق خویی می فرمایند اطلاق گاهی وجودی است، اطلاق به معنای عدم التقیید است. اطلاق لحاظ عدم تقیید نیست؛ خود عدم تقیید است. کما اینکه تقیید لحاظ التقیید نیست و خود اخذ القید الزائد است، اطلاق نیز در مقابل آن عدم اخذ القید الزائد است، نه اینکه لحاظ عدم اخذ قید زائد باشد. این درست نیست که شما اطلاق و تقیید که مقابل هم هستند، تقیید را وقتی معنا می کنیم لحاظ را نیاورید، ولی اطلاق را که معنا می کنیم لحاظ را بیاورید. در تقیید می گویید واقع اخذ قید زائد است که مولا ملتفت است. در اطلاق می فرمایید لحاظ است، این تفکیک وجهی ندارد. لذا تقابل بحث اطلاق ثبوتی است نه اطلاق اثباتی که نیاز به مقدمات حکمت دارد. مقدمات حکمت ربطی به اطلاق ثبوتی ندارد؛ تقابل بین اطلاق در مقام جعل که مقام ثبوت است با تقیید در مقام جعل، تقابل سلب و ایجاب است. حال یا تقابل عدم و ملکه اند از باب اینکه اطلاق عدم تقیید در محلی که قابل تقیید باشد، می باشد.(خود محقق خویی سابقا می فرمود که تقابل بین اطلاق و تقیید در مقام جعل تقابل عدم و ملکه است، نه تقابل تضاد، در محاضرات به این نتیجه رسیده است که تقابل این ها تضاد است و این فرمایش به نظر ما درست نیست). بنابراین اینکه می فرمایند اطلاق دو معنا دارد: اطلاق وجودی که لحاظ عدم اخذ قید زائد است و استصحاب عدم تقیید اثبات لحاظ عدم اخذ قید زائد را نمی کند، صحیح نیست.
2. اما آنچه راجع به بحث ما است می فرمایند که در اینجا بسم الله به قول مطلق بسم الله ای نیست که لحاظ شود عدم تعیین سورۀ خاصه ای را تا استصحاب عدم تعیین نتواند لحاظ عدم تعیین را اثبات کند، بلکه مراد ماهیت مهمله است، این مطلب را ما قبول داریم، اما عرض کردیم که مشکل ما این است که استصحاب عدم تعیین سورۀ معینه حکم شرعی نیست. اگر حکم شرعی بود اثبات می کرد ولی اینجا نظر عرف در مقام امتثال است که اگر ما بسم الله بگوییم و قصد سورۀ معینه نکنیم، هر سورۀ ای را بخوانیم عرف می گوید شما یک سورۀ کامله خوانده اید این را عرف تشخیص می دهد.
3. یک اشکال دیگر نیز در فرمایش ایشان وجود دارد؛ ایشان می‌فرماید: «الماهیۀ المهملۀ الجامعۀ بین اللابشرط القسمی و المقسمی بأقسامه الثلاثۀ»، به نظر ما این بیان صحیح نیست؛ توضیح اینکه: ماهیت لابشرط مقسمی که اصلا وجود ندارد مگر در ضمن یکی از سه قسمی که دارد، یعنی یا باید در ضمن لابشرط قسمی، یا بشرط شی قسمی و یا بشرط لا قسمی لحاظ شود؛ زیرا مقسم نمی تواند ورای وجود اقسام لحاظ شود چرا که در این صورت خودش یک قسم جدید خواهد بود. همیشه مقسم در ضمن یکی از اقسام محقق می شود، ولی ماهیت مهمله به معنای ذات ماهیت است. مثلا ذات ماهیت انسان ماهیت مهمله است؛ أعم از اینکه کنار آن چیزی لحاظ بشود یا نشود. مثل انسان أعم از اینکه کنار آن قید عالم، یا قید لیس بفاسق بیاید یا اینکه اصلا قیدی نخورد، همه این ها جامع مشترک دارند. ماهیت انسان در ضمن همه این ها لحاظ شده وبه این ماهیت مهمله می گویند که همین کلی طبیعی است.

کلی طبیعی در خارج در ضمن افراد موجود است، در حالی که اینجا بحث لحاظات ماهیت است و ارتباطی به وجود کلی طبیعی در خارج به وجود افرادش ندارد.

### ب: فرمایش محقق داماد

محقق داماد نیز متأسفانه شبیه مطالب محقق خویی را فرموده اند و اشکال محقق حکیم را وقتی مطرح می کنند، می فرمایند محقق حکیم خلط بین لابشرط مقسمی و قسمی کرده است! اگر می خواستیم با استصحاب عدم تقیید، یعنی استصحاب عدم تعیین بسم الله برای سورۀ قدر، اثبات لابشرط قسمی کنیم اصل مثبت بود، اما ما می خواهیم اثبات لابشرط مقسمی کنیم و این اصل مثبت نیست؛ زیرا لابشرط مقسمی جز لحاظ ذات ماهیت چیز دیگری نیست و قید زائدی ندارد. لابشرط قسمی است که قید زائد دارد و می گوییم لحاظ ماهیت همراه با لحاظ عدم اخذ قید زائد است، لحاظ ماهیت همراه با لحاظ عدم تعیین بسم الله برای سورۀ معینه است[[6]](#footnote-6).

#### نقد فرمایش محقق داماد

به محقق داماد می گوییم:

1. لابشرط قسمی نیز متقوم به لحاظ عدم قید زائد نیست، متقوم به لحاظ عدم تعیین بسم الله برای سورۀ معینه نیست.
2. شما می فرمایید محقق حکیم لابشرط قسمی را با مقسمی خلط کرده و اینجا مقصودمان از استصحاب عدم تعیین بسم الله برای سورۀ قدر این است که لابشرط مقسمی را اثبات کنیم، در حالی که اصلا لابشرط مقسمی موجود نیست، چه چیزی را می خواهید اثبات کنید؟ لابشرط مقسمی فقط در ضمن اقسام خود وجود دارد. بالأخره کسی که لحاظ بسم الله کرده است، اگر تعیین سورۀ معینه نکند، نامش لابشرط مقسمی نیست، لابشرط مقسمی باید یا در ضمن لابشرط قسمی موجود شود یا در ضمن بشرط شی یا در ضمن بشرط لا، نمی تواند در ضمن هیچ کدام موجود نشود و جداگانه موجود باشد. اگر چنین باشد دیگر مقسم نخواهد بود. مقسم باید در ضمن یکی از اقسام موجود شود. باز محقق خویی خوب تعبیر کرد که ما دنبال ماهیت مهمله هستیم یعنی ذات بسم الله لحاظ شود و تعیین آن برای سورۀ معینه لحاظ نشود که به نظر ما وقتی شما ضم الوجدان الی الاصل کردید، خود این لابشرط قسمی می شود؛ زیرا لابشرط قسمی به همین معنا است که ماهیت مهمله بالوجدان باشد و تعیین بسم الله برای سورۀ ای نیز نشده است. لابشرط قسمی یعنی لحاظ ماهیت و عدم لحاظ زائدی در کنار آن و این با ضم الوجدان الی الأصل اثبات می شود، به شرط اینکه اثر، اثر شرعی باشد، در حالی که اینجا اثر اثر شرعی نیست و این مشکل ایجاد کرده است.

یعنی محقق خویی و محقق داماد هم بحث اثر عرفی را با شرعی در کلامشان خلط کرده اند، هم مطالبی را فرموده اند که از نظر فنی دچار اشکال بود.

# مسئله 14: نسیان سورۀ بعد از بنای بر آن

سید می فرماید:

«لو كان بانيا من أوّل الصلاة أو أوّل الركعة أن يقرء سورة معيّنة فنسي و قرء غيرها كفى و لم يجب إعادة السورة، و كذا لو كانت عادته قراءة سورة معيّنة فقرأ غيرها»[[7]](#footnote-7).

صاحب عروه می فرماید: اگر مکلف می خواست در اول نماز سورۀ قدر بخواند، دید که سورۀ توحید خواند، کافی است. نکته اش این است که این آقا وقتی فراموش کرد، این فراموشی منشأ شد که بسم الله را دیگر برای آن سورۀ ای که بناء بود بخواند تعیین نکند، نه اینکه فراموشی وی بعد از گفتن بسم الله عارض شده باشد. یک وقت است که بعد از گفتن بسم الله به قصد سورۀ ای که عادت دارد بخواند، فراموش می کند، در این صورت باید بسم الله را اعاده کند؛ زیرا بسم الله را به قصد سورۀ قدر گفته که در رکعت اول عادتا می خواند، بعد فراموش کرده است و سورۀ توحید می خواند. اما یک وقت جایی است که قبل از بسم الله فراموشی عارض شده باشد؛ منظور صاحب عروه همین فرض است؛ یعنی بسم الله را دیگر به قصد سورۀ قدر نگفته است بلکه به قصد همین سورۀ ای که می خواهد شروع کند گفته است و همین معلوم است که مجزی است.

## بررسی فرمایش محقق بروجردی در تعلیقه عروه

محقق بروجردی قیدی زده است که در صورتی این فرض مجزی است که عادت داشت این سورۀ ای را که خوانده بخواند[[8]](#footnote-8). مثلا عادت داشت که در رکعت اول سورۀ توحید بخواند، رفت امام جماعت شد، از باب اینکه یک نماز جماعت با کیفیت برگزار شود تصمیم می گیرد سوره قدر بخواند، در اینجا اگر فراموش کرد و طبق عادت سورۀ توحید را خواند، طبق نظر محقق بروجردی اشکال ندارد ولی اگر برعکس بوده باشد، مثل اینکه شخص عادت دارد که رکعت اول سورۀ قدر بخواند، امروز خواست سورۀ قدر بخواند اما فراموش کرد و سورۀ زلزال را شروع کرد؛ یعنی بر خلاف عادت خود که سورۀ قدر می خواند، فراموش کرد و سورۀ زلزال را خواند، طبق محقق بروجردی اشکال دارد؛ زیرا وقتی بسم الله می گوید طبق عادتش قصد سورۀ قدر می کند. اینکه بعدش سورۀ زلزال خواند، بسم الله سورۀ زلزال را نگفته است.

ما می گوییم این نیز خلاف فرض است؛ زیرا فرض این است که نسیان قبل از بسم الله عارض شده است، یعنی وقتی بسم الله گفت بر اساس فراموشی، دیگر قصد سورۀ قدر ندارد. قبل از بسم الله فراموش کرد که سورۀ قدر طبق عادت بخواند و شروع کرد در سورۀ زلزال که بخواند. پس طبق این فراموشی بسم الله را دیگر به قصد سورۀ قدر که عادت دارد، نگفت، بلکه به قصد این سورۀ جدید که اختیار می کند گفت. لذا اشکالی ندارد و قیدی که محقق بروجردی زده اند لازم نیست. بلی، اگر فراموشی بعد از بسم الله باشد، درست است، اما وقتی قبل از بسم الله نسیان عارض شد اشکالی ندارد. یا نه اصلا عادت را کنار بگذاریم، مثلا اگر شخص قصد داشت که در رکعت اول سورۀ عصر بخواند، عادت هم ندارد، همینطور قصد داشت که رکعت اول عصر بخواند، بعد فراموش کرد و زلزال خواند در صورتی که هیچ کدام نیز عادتش نبود، اما قبل از بسم الله نسیان عارض شده است، پس بسم الله را دیگر برای سورۀ عصر نگفته بلکه برای سورۀ ای که اختیار خواهد کرد گفته است، هیچ اشکالی ندارد. بنابراین تعلیقه محقق بروجردی مبنی بر قید «ان کان معتادا لها» مورد قبول نیست. چرا باید مجزی نباشد؟ مثل اینکه شما وقتی از خانه خارج می شوید به قصد حرم بود، ولی وقتی خارج شدید به مهمانی می روید و اصلا فراموش کردید حرم بروید. اگر می گویید شک داریم که به چه قصدی بسم الله گفته است، می گوییم وقتی وارد سورۀ زلزال شده و شک می کند که به قصد زلزال گفته یا خیر قاعده تجاوز جاری می شود؛ بنابراین تعلیقه محقق بروجردی تمام نیست و متن عروه کاملا صحیح است. فرض صاحب عروه نیز جایی است که از همان زمان بسم الله نسیان عارض شده باشد نه اینکه بعد از آن عارض شده باشد. اینطور نیست که هرچه در عروه است ناواضح باشد، خیلی از مسائل در عروه است که می گویند واضح است. لذا می بینیم که خود محقق خویی در اینجا فرموده است نماز صحیح است بلااشکال! صرف اینکه از اول نماز بناء داشتیم سورۀ دیگری بخوانیم دلیل نمی شود که نماز باطل باشد. مهم این است که از بسم الله گفتن به بعد، قصد سورۀ زلزال را کرده ام و دارای اشکال نیست. در توحید و جحد نیز می گویند اگر شروع کردید عدول نکنید، بناء از اول نماز بر اینکه می خواهم سورۀ توحید بخوانم که شروع در توحید نیست. محقق خویی می فرماید آنقدر این مسئله روشن است که لاسترۀ علیه.

بلی، اگر تعیین نکند، یک موقع قصد اجمالی و ارتکازی شخص این است که بسم الله را به قصد همان سورۀ ای که بناء داشتم بخوانم است، این بسم الله برای همان سورۀ می شود. اگر نه، آنقدر فراموش کرده که همه چیز از ذهن وی رفته است و حتی نیت ارتکازی نیز ندارد، عدم التعیین می شود. ما عدم التعیین را عملا گفتیم که نتیجه اش می شود تعیین برای سورۀ ای که بعدا اختیار می کند و آن را کافی می دانیم. محقق بروجردی فرموده است که باید عادتش باشد که چه سورۀ ای می خواند یا واقعا بگوید که چه سورۀ ای می خواند. ما می گوییم از کجا معلوم موقعی که بسم الله گفت قصد سورۀ زلزال نکرد؟ فراموش کرده والعصر را بخواند که عادت داشته، ولی وقتی زلزال می خواند از کجا معلوم که قصد آن را نکرده باشد؟ مگر مثل بعضی منبری ها است که بسم الله الرحمن الرحیم را می گویند و هنوز آیه را انتخاب نکرده اند بعد انتخاب می کنند. در نماز که اینطور نیست. همین که احتمال داده می شود که قصد زلزال شده باشد، قاعده تجاوز جاری است.

# مسئله 15: شک در اثناء سورۀ نسبت به تعیین

سید می فرماید:

«اذا شكّ‌ في أثناء سورة أنّه هل عيّن البسملة لها أو لغيرها و قرأها نسيانا بنى على أنّه لم يعيّن غيرها»[[9]](#footnote-9)

اگر شخص وسط سورۀ نمی داند که بسم الله را برای این سورۀ تعیین کرد یا سورۀ ای دیگر، مجرای قاعده تجاوز است. قاعده تجاوز می گوید وقتی وارد این سورۀ شده اید آیه اولش را نیز که همان بسم الله است برای این سورۀ خوانده اید. قاعده تجاوز جاری می شود. این مسئله هم واضح بود. صاحب عروه اینطور نیست که فقط مسائل غیر واضح را بفرمایند. مسائل واضح را نیز می نویسند. این تمام این مسائل بود. ما همین جا بحث را به پایان می رسانیم. مسئله 16 را نیز ان شاءالله برای سال بعد می گذاریم.

## نکات پایانی در آخرین جلسه تحصیلی راجع به حوزه های عملیه

ما ضمنا از مرجع بزرگوار حضرت آیت الله شبیری زنجانی تشکر می کنیم که این ایام بیماری کرونا در این دو سال، بیت ایشان لطف کردند و اینجا را فراهم کردند. تشکر می کنیم و آرزوی طول عمر ایشان و سایر مراجع عظام را داریم که نفس کشیدن این بزرگواران برکت برای عموم مومنین و بالخصوص برای حوزه های علمیه است و باید همیشه دعا کنیم که خداوند تاحالا این حوزه های علمیه را با آن فراز و نشیب های مختلفی که بوده است، قبل از حاج شیخ، حاج شیخ آمد فیضیه و دید حجره ها مخروبه و خالی است. خیلی دوست داشت که یک مرجعی پیدا بشود که فیضیه را آباد کند، خودش موفق به این کار شد، ولی بعدش زمان رضا خان آن مشکلاتی که بود می فرمود اگر شما یک هفته یا چقدر بتوانید حوزه را نگه بدارید، برای ما بس است. اصلا امیدی نداشتند که حوزه بماند، اما حوزه ماند و ان شاءالله حوزه های علمیه می ماند. اما به حسب ظاهر مشکلاتی وجود دارد که دعا کنیم مشکلات برطرف بشود. در کل حوزه های علمیه قم و نجف و آینده این حوزه ها مشکلات عدیده ای دارد که نگران کننده است و باید از خود حضرت ولی الله الأعظم حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه بخواهیم دعا کنند و این حوزه های علمیه حفظ بشوند. با همه نقایص باز همین حوزه ها پرچم اسلام و تشیع و امام زمان را برافراشته کرده اند. باید هم درس بخوانید و بخوانیم، هم تقوا را رعایت کنیم و یک حوزه ای داشته باشیم که متدینین از هر گروهی آن حیث تدینشان وابسته شان به حوزه کند. مبادا حوزه های علمیه حالت پدرانه شان را نسبت به مومنین از دست بدهند و دچار مشکلات داخلی مثل اختلافات بشوند. خدایی نکرده افراد ناصالح احیانا گاهی ممکن است زمینه رشد پیدا کنند. باید حوزه های علمیه مواظب باشند ان شاءالله خداوند همه را تأیید کند در پناه امام زمان باشید.

1. . موسوعة الشهید السید محمد باقر الصدر، جلد: ۱۳، صفحه: ۲۵۱. [↑](#footnote-ref-1)
2. [العروة الوثقی، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج1، ص648.](http://lib.eshia.ir/10028/1/648/%D8%AA%D8%B9%DB%8C%DB%8C%D9%86) [↑](#footnote-ref-2)
3. [موسوعة الامام الخوئی، السید أبوالقاسم الخوئی، ج14، ص344.](http://lib.eshia.ir/71334/14/344/%D8%A7%D9%84%D8%AA%D8%B9%DB%8C%DB%8C%D9%86) [↑](#footnote-ref-3)
4. .کتاب الصلاۀ للمحقق الداماد، ج 4 ص 206. [↑](#footnote-ref-4)
5. [موسوعة الامام الخوئی، السید أبوالقاسم الخوئی، ج14، ص344.](http://lib.eshia.ir/71334/14/344/%D8%A7%D9%84%D8%AA%D8%B9%DB%8C%DB%8C%D9%86) [↑](#footnote-ref-5)
6. .کتاب الصلاۀ للمحقق الداماد، ج 4 ص 206. «و ثانيا: بأنّ! الخلط بين لا بشرط المقسمي و القسمي أورث هذا النقاش، لأنّ الّذي فيه قيد زائد هو لا بشرط القسمي الّذي يكون الإطلاق فيه قيدا، و قد مرّ في محله: أنّ المراد من المطلق هو نفس الطبيعة العارية عن أيّ قيد حتّى قيد الإطلاق و من المعلوم: أنّ الأثر إنّما هو فيما لم يعيّن سورة ما، لا أنّه عيّن الجامع بينها، فيدور الأمر بين قصدها العاري عن التعيين و قصدها المصحوب له، و من الواضح:أنّ في الثاني قيدا ليس في الأوّل، و معه لا مجال لأصالة عدم الإطلاق حتّى يعارض أصالة عدم التعيّن، لانحلاله إلى مقطوع و هو أصل قرأه البسملة، و مشكوك منفيّ بالأصل و هو تعيين السورة عندها. فيتمّ ما في المتن». [↑](#footnote-ref-6)
7. [العروة الوثقی، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج1، ص648.](http://lib.eshia.ir/10028/1/648/%DA%A9%D8%A7%D9%86%D8%AA) [↑](#footnote-ref-7)
8. [العروة الوثقی (المحشی)، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج2، ص505.](http://lib.eshia.ir/10027/2/505/%D9%85%D8%B9%D8%AA%D8%A7%D8%AF%D8%A7) [↑](#footnote-ref-8)
9. [العروة الوثقی، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج1، ص648.](http://lib.eshia.ir/10028/1/648/%D8%A7%D8%AB%D9%86%D8%A7%D8%A1) [↑](#footnote-ref-9)